

## آرایه های ادبی

## مباحثی از علم بیان

## ۱- تشبیه

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های صور خیال در شعر فارسی تشبیه است که شاعر می‌کوشد در آن عنصر مشترک بین دو چیز را کشف نموده، برجسته سازد. در شعر گذشتگان کمتر شاعری را می‌توان یافت که از تشبیه و زیبایی‌های آن بهره نبرده باشد؛ اما آنچه در شعر معاصر جلب توجه می‌کند تازگی تشبیهات است که نشان دهنده‌ی دید نو و کشف رابطه‌های تازه در پدیده‌هاست.

## تشبیه چیست؟

تشبیه مانند کردن چیزی به چیز دیگر است یا به تعبیر دیگر ادعای همانندی میان دو یا چند چیز است. مثال:  
«بلم آرام چون قویی سبکبال  
به نرمی بر سر کارون همی رفت»

در بیت بالا شاعر بلم (قایق) را به قو تشبیه کرده است و عنصر مشترکی که بین این دو بوده تا شاعر توانسته آنها را به هم تشبیه کند آرام رفتن است.

## غرض از تشبیه

معمولاً هدف شاعران از آوردن تشبیه سه امر است:

۱- توصیف و تصویری کردن وضعیت و موقعیت مشبّه یعنی طرف اول تشبیه.

۲- آفرینش اغراق که قوه‌ی خیال و حس زیبا پرستی انسان آن را می‌پسندد.

۳- مادی و محسوس کردن حالات و تجسم آنها.

مثلاً وقتی می‌گوییم «قد او مانند سرو است» در واقع قد را توصیف نموده‌ایم و تصویری از آن آفریده‌ایم ثانیاً مرتکب اغراق شده‌ایم زیرا قد هیچ کس به بلندی سرو نیست و در واقع توانسته‌ایم حالت‌های این قد را تجسم نماییم.

## ارکان تشبیه

۱- مشبّه: (رکن اول) چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.

۲- مشبّه به: (رکن دوم) کسی یا چیزی که مشبّه، به آن مانند می‌شود.

۳- وجه شبه: (رکن سوم) صفت یا ویژگی مشترک بین مشبّه و مشبّه به است که مورد نظر شاعر باشد.

۴- ادات تشبیه: (رکن چهارم) واژه یا واژه‌هایی که نشان دهنده‌ی پیوند شباهت است؛ از قبیل: چو، چون، مثل، مانند، به سان، هم چون، پنداری، گویی و ...

مثال: «آه چه آرام و پر غرور گذشت / زندگی من چو جویبار غریبی / در دل این جمعه‌های ساکت متروک» «فروغ فرخزاد»

| مشبّه      | مشبّه به    | وجه شبه          | ادات تشبیه |
|------------|-------------|------------------|------------|
| زندگی شاعر | جویبار غریب | تاب داده و خمیده | چون        |

مثال:

شب افروزی چو مهتاب جوانی  
دو شکر چو عقیق آب داده  
سویه چشمی چو آب زندگانی  
دو گیسو چون کمند تاب داده  
«نظامی گنجه‌ای»

| مشبّه          | مشبّه به      | وجه شبه                | ادات تشبیه |
|----------------|---------------|------------------------|------------|
| معشوق          | مهتاب         | گذشتن و به پایان رسیدن | چو         |
| محبوب سیاه چشم | آب زندگانی    | شب افروزی و زیبا       | چو         |
| دو شکر (لبان)  | عقیق سرخ رنگ  | حیات بخش               | چو         |
| دو گیسو        | کمند تاب داده | سرخ و طراوت            | چون        |

مثال:

سینه‌ام مجمر و عشق آتشی و دل چون عود است  
این نفس نیست که بر می‌کشم از دل دود است  
«شاطر عباس قمی»

| مشبّه | مشبّه به      | وجه شبه     | ادات |
|-------|---------------|-------------|------|
| سینه  | مجمر (آتشدان) | داشتن حرارت | —    |
| عشق   | آتش           | سوزندگی     | —    |
| دل    | عود           | سوختن       | —    |
| نفس   | دود           | سیاهی       | —    |

مثال:

گرت زدست برآید چو نخل باش کریم  
ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد  
«سعدی»

| مشبه | مشبه به | وجه شبه | ادات |
|------|---------|---------|------|
| تو   | نخل     | کریم    | چو   |
| تو   | سرو     | آزاد    | چو   |

مثال:

منم ابر و تویی گلبن که می‌خندی چو می‌گیریم  
تویی مهر و منم اختر که می‌میرم چو می‌آیی

| مشبه | مشبه به          | وجه شبه              | ادات |
|------|------------------|----------------------|------|
| من   | ابر              | گریستن و باریدن      | —    |
| تو   | گلبن (بوته‌ی گل) | خندیدن و شکفتن       | —    |
| تو   | مهر (خورشید)     | بیرون آمدن و درخشیدن | —    |
| من   | اختر(ستاره)      | مردن و خاموش شدن     | —    |

مثال:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
تا کیمیای عشق بیایی وزر شوی  
«حافظ»

در بیت بالا «مس وجود» و «کیمیای عشق» اضافی تشبیهی یا تشبیه بلیغ اضافی هستند

| مشبه | مشبه به | وجه شبه | ادات |
|------|---------|---------|------|
| وجود | مس      | بی‌ارزش | —    |
| عشق  | کیمیا   | با ارزش | —    |

مثال:

آن قطره‌ی باران که برافتد به گل سرخ  
چون اشک عروسی است برافزاده به رخسار  
«سعدی»

| مشبه                            | مشبه به                          | وجه شبه                           | ادات |
|---------------------------------|----------------------------------|-----------------------------------|------|
| قطره‌ی بارانی که بر<br>گل افتاد | اشک عروسی که به<br>صورت او چکیده | جلوه‌ی یکسان شبنم سفید<br>بر سرخی | چون  |

این تشبیه یک تشبیه مرکب است مثال:

آن شاخه‌های نارنج اندر میان ابر  
چون پاره‌های اخگر اندر میان دود

| مشبه                            | مشبه به                     | وجه شبه                        | ادات |
|---------------------------------|-----------------------------|--------------------------------|------|
| شاخه‌های نارنج در میان<br>ابرها | پاره‌های آتش در میان<br>دود | جلوه‌گری سرخی در<br>میان سیاهی | چون  |

## ۲- استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریه خواستن است زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه‌ی دیگر به کار می‌گیرد؛ مثلاً «سرو» را به جای قد بلند به کار می‌برد. استعاره بزرگترین کشف هنرمندانه در حیطه‌ی زبان ادبی و کار آمدترین ابزار تخیل در کلام است. در تشبیه ادعای شباهت است؛ ولی در استعاره ادعای یکسانی است به قول «پل الوار» شاعر مشهور: «دو نوع ایماژ داریم یکی تشبیه که در آن می‌گوییم خورشید مانند گل زرد است و دیگر استعاره که می‌گوییم «خود گل زرد است» از شاعران کهن ما فردوسی و نظامی بیش از دیگران از استعاره بهره گرفته‌اند.

### استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی مصرّحه تشبیهی است که مشبه را حذف کنیم و فقط مشبه به را به جای مشبه، به کار بریم. با این کار تأکید و مبالغه‌ی بیشتری در کلام پدید می‌آید. مثال:

چو تنها ماند ماه سرو بالا  
فشاند از نرگسان لؤلؤ لا لا  
«نظامی»

در بیت بالا شاعر معشوق خود را در ذهن به ماه تشبیه کرده و مشبه که معشوق باشد در کلام حذف شده و ماه را که مشبه به است به جای معشوق آورده است. همینطور چشم محبوب به نرگس تشبیه شده؛ اما نرگس به جای آن آمده و اشک به لؤلؤ تشبیه شده ولی لؤلؤ به جای اشک آمده است.

## تفاوت تشبیه و استعاره

۱- تشبیه ادعای همانندی دارد؛ مثلاً در جمله‌ی: «علی مانند شیر است» ما ادعای همانندی بین علی و شیر داریم؛ اما در استعاره ادعای یکسانی است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند.» شاعر تشبیه محبوب به سرو را فراموش کرده و ادعا دارد که محبوب همان سرو است.

۲- استعاره از تشبیه رساتر و خیال‌انگیزتر است و ذهن را با شگفتی، درنگ و جست‌وجو رو به رو می‌سازد و در برانگیختن عواطف از تشبیه مؤثر است.

## نمونه‌های استعاره‌ی مصرّحه

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد  
فرو شد تا بر آمد یک گل زرد  
«نظامی»

در بیت بالا نرگس استعاره از ستارگان است و گل زرد استعاره از خورشید  
ما به آن گل از وفای خویشتن دل بسته‌ایم

ورنه این صحرا تهی از لاله‌ی سیراب نیست  
«رهی معیری»

گل استعاره از معشوق است و صحرا استعاره از دنیا و گل لاله استعاره از زیبا رویان.

تا روی در این منزل ویرانه نهادیم  
«حافظ»

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد

سلطان ازل استعاره از خداوند است و منزل ویرانه استعاره از دنیاست.

نشاید چو بلب‌ل تماشای باغ  
«فردوسی»

مرا برف باریده بر پر زاغ

برف استعاره از سپیدی مو و پر زاغ موهای سیاه است.

بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد  
«حافظ»

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد

بت استعاره از محبوب است و گل استعاره از چهره‌ی او و سنبل استعاره از گیسوان او.

وز تگرگ ناز پرورد مالش عتاب داد  
«نظامی»

لؤلؤ از نرگس فرو بارید و گل را آب داد

لؤلؤ استعاره از اشک، نرگس استعاره از چشم، گل استعاره از چهره‌ی محبوب، تگرگ استعاره از دندان، عتاب استعاره از لب.

## استعاره‌ی مکنیه

این استعاره را به این دلیل مکنیه (بالکنایه) می‌گویند که تشبیه در دل گوینده‌ی آن پوشیده و مستور است و مشبّه به آورده نمی‌شود. باید با تلاش و دقت بسیار از طریق نشانه یا قرینه‌ای به آن پی برد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «مرگ چنگال خود را در گلوئی او فرو برد» گوینده در دل خود مرگ را به حیوان درنده‌ای تشبیه کرده که ذهن ما از طریق چنگال به این تشبیه و ژرفای آن پی می‌برد. در استعاره‌ی مکنیه بر خلاف استعاره‌ی مصرّحه مشبّه به را حذف می‌کنند و مشبّه را می‌آورند؛ اما برای این که خواننده آن را دریابد یکی از صفات یا لوازم یا اجزای مشبّه به را در کلام ذکر می‌کنند.

مثال: «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / پرشی دارد اندازه‌ی عشق»

در شعر بالا زندگی (مشبّه) به پرندهای (مشبّه به) تشبیه شده است؛ اما پرند ذکر نشده بلکه صفات این پرند که داشتن بال و پر و پرش است ذکر شده است.

مثال: «به صحرا شدم (رفتم) عشق باریده بود.»

عشق مشبّه و فعل باریدن به آن نسبت داده شده است. در واقع عشق به باران تشبیه شده؛ ولی به جای مشبّه به که باران باشد صفت آن یعنی باریدن آورده شده. مثال:

پلاسین معجر و قیرینه گرز  
«منوچهری»

شبی گیسو فرو هشته به دامن

شب (مشبّه) به زنی (مشبّه به) تشبیه شده است؛ اما به جای زن یکی از لوازمات آن؛ یعنی گیسو آورده شده است.

## تشخیص

استعاره‌ی مکنیه‌ای که مشبّه به آن انسان باشد «تشخیص» یا «انسان‌انگاری» خوانده می‌شود. به تعبیر دیگر در این نوع استعاره صفات و ویژگی‌های انسان به اشیای بی جان نسبت داده می‌شود و آنها را موجود زنده و انسان تلقی می‌کنیم. مثال:

ای خوشا جهان در این هنگام

گل بخندید و باغ شد پدرام

گل به انسان تشبیه شده و خندیدن که صفت انسانی است به گل نسبت داده شده است.

چنانچه چیزی مورد خطاب قرار گیرد به این معنی است که آن شی یا چیز انسان تصور شده است و به آن جان بخشیده‌ایم و لذا یک نوع تشخیص

محسوب می‌شود. مثال:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست / منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟  
«حافظ»

نسیم سحر خطاب قرار گرفته و انسان فرض شده است و لذا یک استعاره‌ی مکنیه از نوع تشخیص است.

### نمونه‌های تشخیص:

گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید / شوق می‌آمد / دست در گردن حس می‌انداخت / فکر بازی می‌کرد / «سهراب سپهری»  
به مرگ سیاوش سیه پوشد آب / کند زار نفرین برافراسیاب / «فردوسی»  
شب نرم نرم پای ز جنگل برون نهاد / آهسته دشت و بیشه نقابی بر او کشید  
شب‌ها گریختند و تو چون بادهای سرد / همراه با سیاهی شب‌ها گریختی / «نادر نادر پور»  
در بیابان گربه به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور / «حافظ»

### ۳- مجاز

اگر واژه‌ای در معنای رایج و اصلی خود که برای آن وضع شده است به کار رود به آن «حقیقت» می‌گویند. مثال:  
گربه شیر است در گرفتن موش / لیک موش است در مصاف پلنگ

«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: گربه، موش، پلنگ، شیر» همه در معنی حقیقی که همان حیوانات باشند به کار رفته است به این واژه‌ها حقیقت گفته می‌شود. به کار بردن واژه در غیر معنای حقیقی و نخستین، به شرط وجود «علاقه» و «قرینه» را «مجاز» می‌گویند. مثلاً واژه‌ی «ایران» در جمله‌ی «ایران در مسابقه‌ی دیروز پیروز گردید» در معنای غیر حقیقی به کار رفته است و منظور تیم ایران است.

### قرینه چیست؟

قرینه نشانه‌ای است در کلام که ذهن را از معنی حقیقی باز می‌دارد و آن را به جست و جوی معنی مجازی وا می‌دارد.

«تاریخ بیهقی»

مثال: «جهان خوردم و کارها راندم»

جهان در عبارت بالا مجاز است و چیزی که ما را راهنمایی می‌کند «خوردن» است؛ چون جهان را نمی‌توان خورد بلکه مراد گوینده نعمت‌های جهان است. مثال:

آفرین جان آفرین پاک را / آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

«عطار»

خاک در مصراع دوم بیت بالا مجاز از انسان است و قرینه‌ای که ما راهنمایی می‌کند «جان بخشیدن و ایمان» است.

### علاقه چیست؟

پیوند و تناسبی که بین معنی حقیقی و معنای مجازی وجود دارد «علاقه» نامیده می‌شود. علائق مجاز نامحدودند ولی علاقه‌های مشهور عبارتند از: علاقه‌ی جزئی، علاقه‌ی کلیه، علاقه‌ی حالیه، علاقه‌ی محلیه، علاقه‌ی سببیه، علاقه‌ی لازمی، علاقه‌ی آلیه و علاقه‌ی مشابهت. مثال:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را / چندان امان نداد که شب را سحر کند

«حافظ»

خون در بیت بالا مجاز است به معنی قتل و هلاکت و چون لازمه‌ی قتل، ریختن خون است بین معنی حقیقی و مجازی تناسبی وجود دارد. مثال:

برآشفت ایران و برخاست گرد / همی هر کسی کرد ساز نبرد

«فردوسی»

واژه‌ی «ایران» در بیت بالا مجاز است. قرینه‌ی راهنما بر آشفتن است و در اینجا ایران منظور مردم ایران است به علاقه‌ی محلیه.

### نمونه‌های مجاز

چه نیکو روی و بد عهدی که شهری / غمت خوردند و کس را غم نخوردی

«سعدی»

غم حقیقت است و شهر مجاز به معنی مردم شهر.

نازم آن سرو خرامان را که از بس ناز دارد / دسته‌ی سنبل مدام از شانه پا انداز دارد

«فرخی یزدی»

«سرو» مجاز است از معشوق و دسته‌ی سنبل مجاز است از موی یار به علاقه‌ی مشابهت. لازم به ذکر است «سرو» و «سنبل» هر دو استعاره هستند چون هر استعاره‌ای مجاز است.

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد / جز شیر خداوند جهان حیدر کرّار

«کسایی»

شیر در مصراع دوم مجاز از حضرت علی (ع) است.

که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم

«حافظ»

نگین مجاز است با علاقه‌ی جزئیّه به معنی سلطنت.

**۴- کنایه**

کنایه به ویژه در شعر، بیان غیر مستقیم اندیشه است یا به تعبیری گریز از منطق عادی زبان و معمولاً بین دو نفر یا دو گروه یا یک ملت و قوم به وجود می‌آید و کم کم جنبه‌ی عمومی پیدا می‌کند. کنایه علاوه بر متون ادبی، یعنی شعر و نثر هنری، در زبان عادی مردم نیز به وفور به کار می‌رود.

**کنایه چیست؟**

کنایه پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح به سخنی گفته می‌شود که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد. ذهن ما از معنای اولیّه و نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود. فهم کنایه معمولاً از طریق استدلال و دریافت معنی (معنی دور) صورت می‌گیرد. به عنوان مثال به بیت زیر توجه کنید:

هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

«فردوسی»

«بوی شیر از دهن آمدن» کنایه است. معنای اولیّه و نزدیک همان است که کسی شیر خورده باشد و دهانش بوی شیر بدهد؛ اما منظور گوینده این معنا نیست بلکه معنای دوم و دور است؛ چون کسی که شیر خورد کودک است و بی‌تجربه؛ لذا بوی شیر از دهان آمدن کنایه از ناپختگی و بی‌تجربگی است.

کنایه به سه طریق آورده می‌شود.

**۱- کنایه با بیان نشانه:**

گوینده با بیان نشانه‌ی یک چیز یا حالت، در صدد است تا مخاطب به مقصود دست یابد. مثال:

نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زرد روی

«سعدی»

«زرد روی شدن» بارزترین نشانه‌ی شرمندگی و بی‌نصیبی است.

گوینده با بیان نمونه و تمثیل یک چیز می‌خواهد مخاطب به مقصود برسد. مثال:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

«سعدی»

مصراع دوم بیان نمونه و تمثیلی است جهت معنای مصراع اول.

**۳- کنایه با بیان علت و دلیل:**

گوینده علت کاری را به جای آن کار بیان می‌کند که در زبان روز مره بسیار رایج است.

مثال:

«قیمت مقطوع است» این کنایه دلیلی است برای چانه زدن.

کنایه معمولاً باعث تأمل و درنگ و اعجاب خواننده می‌شود و چون ادعای خود را با دلیل همراه می‌سازد قدرت قانع کردن و تأثیر گذاری بر مخاطب را دارد.

**نمونه‌های کنایه**

عابدانی که روی بر خلق اند پشت بر قبله می‌کنند نماز

«سعدی»

روی بر خلق داشتن و پشت به قبله نماز خواندن کنایه از ریا کاری و از خدا بریدن است.

حافظ نه حدّ ماست چنین لاف‌ها زدن پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

«حافظ»

«پای از گلیم بیشتر کشیدن» کنایه از تجاوز کردن از حدّ خود است.

ای دریده یوسفان را پوستین از راه ظلم باش تا گرگی شوی و پوستین خود دری

«سنایی»

«پوستین دریدن» کنایه از عیب و بدی کسی را گفتن و غیبت کردن است.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

«حافظ»

«سیه روی شدن» کنایه از شرمنده شدن و افشا شدن است.

هر که او خورده نیست دود چراغ ننشیند به کام دل به فراغ

«دود چراغ خوردن» کنایه از تحمل رنج و زحمت است.

## مباحثی از علم بدیع

## آرایه‌های لفظی

- ۱- تکرار: واج آرای، تکرار، تصدیر، طرد، تکرار عبارت  
 ۲- سجع: مطرف، متوازی، متوازن، موازنه، ترصیع  
 ۳- جناس: تام، ناقص حرکتی، ناقص اختلافی، افزایشی، اشتقاق

## آرایه‌های معنوی

- ۱- مراعات نظیر      ۲- تضمین      ۳- تلمیح  
 ۴- تضاد      ۵- تناقض      ۶- ایهام  
 ۷- حسّامیزی      ۸- لفّ و نشر      ۹- اغراق  
 ۱۰- تمثیل      ۱۱- حسن تعلیل

بدیع مجموعه‌ی شگردها یا فنونی است که کلام عادی را کم و بیش به کلام ادبی و هنری تبدیل می‌کند به شرطی که جنبه‌های زیبا شناختی داشته باشد؛ چه در معنی یا تصویر و چه در لفظ و موسیقی. مثلاً در بیت:

من که شب‌ها ره تقوا زده‌ام با دف و چنگ  
 این زمان سر به‌ره آرم چه حکایت باشد  
 «حافظ»

اگر از وزن و قافیه و ردیف بیت بگذریم با هماهنگی بین مصوّت «ا» در واژه‌های «شب‌ها، تقوا و با» در مصراع اول، موسیقی خاصی آفریده شده، هم چنین تناسب و هماهنگی بین «دف و چنگ و شب» موسیقی معنوی زیبایی به وجود آورده. از طرف دیگر «با دف و چنگ ره تقوا زدن»، یک معنای «پارادوکسی» است و «ره زدن» ایهام دارد. مجموعه‌ی این عوامل بر زیبایی لفظی و معنوی بیت افزوده است.

## آرایه‌های لفظی

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی درونی را «آرایه‌های لفظی» می‌گویند. در واقع موسیقی درونی، آهنگی است که با خواندن شعر یا نوشته احساس می‌شود و سبب گوش نوازی و زیبایی می‌شود.

## ۱- تکرار

تکرار در اصطلاح بدیع آن است که واژه‌ای یا عبارتی یا واجی در سخن با قصد خاصی پشت سر هم آورده شود یا با فاصله تکرار گردد. هر چند علمای ادب و بلاغت کثرت تکرار را از عیوب فصاحت می‌دانستند؛ اما اگر جنبه‌ی زیباشناسی و موسیقایی کلام را افزون نماید به عنوان آرایه و حسن مورد توجه قرار می‌گیرد.

تکرار در زیباشناسی هنر از مسایل مهم و اساسی به شمار می‌رود، مثلاً بال زدن پرندگان یا صدای قطرات باران به سبب تکرار و تناوب است که دلنشین و زیباست و در غیر آن باعث ملال است. تکرار به شکل‌های مختلف در آثار ادبی آورده می‌شود:

## الف: واج آرای

واج آرای تکرار صامت یا مصوّت در کلمات مصراع یا بیت است، به شکلی که باعث موسیقی لفظی گردد. مثال:

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار      دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود  
 «حافظ»

در بیت بالا صامت «س» در هفت واژه از واژه‌های بیت هم حروفی آشکاری خلق کرده است هم چنین مصوت «ا» در واژه‌های «ساعد، ساقی، ساق» موسیقی خاصی آفریده است، به این آرایه‌ی زیبا «واج آرای» یا «نغمه‌ی حروف» می‌گویند. مثال:

زلف او دام است و خالش دانه‌ای آن دام و من      بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست  
 «حافظ»

در بیت بالا مصوت بلند «ا» در بیت، هشت بار تکرار شده و زیبایی گوش نواز و دلنشین از جهت موسیقی آفریده است. مثال:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب      چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را  
 «حافظ»

در بیت بالا تکرار مصوت «\_» ، که قدما آن را تتابع اضافات می‌نامیدند، زیبایی خاصی آفریده است.

## ب: تکرار

اگر واژه‌ای دوبار یا بیشتر در بیتهای تکرار شود بر موسیقی شعر می‌افزاید و تأثیر سخن را بیشتر می‌کند به این آرایه‌ی تکرار گفته می‌شود. مثال:

از در، در آمدی و من از خود به در شدم      گویی کز این جهان به جهان دگر شدم  
 «سعدی»

تکرار دو واژه‌ی: «در» و «جهان» در بیت بالا زیبایی آفریده است. مثال:

گر برود جان ما در طلب وصل دوست      حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست  
 «سعدی»

واژه‌ی «دوست» در بیت بالا سه بار تکرار شده و موسیقی خاصی در بیت آفریده است.

**ج: تصدیر**

اگر واژه‌ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می‌نامند، که در واقع نوعی تکرار است. مثال:  
چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی / تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد  
«سعدی»

واژه‌ی «نماز» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است. مثال:  
عصا برگرفتن نه معجز بود / همی ازدها کرد باید عصا  
«حافظ»

واژه‌ی «عصا» در بیت بالا در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است.

**د: طرد یا عکس**

مصراع‌ی را به دو پاره تقسیم کنند و آن دو پاره را در مصراع دیگر بر عکس تکرار نمایند. مثال:  
دلبر جانان من برده دل و جان من / برده دل و جان من دلبر جانان من  
«حافظ»

**ه- تکرار عبارت یا جمله یا مصراع**

یک عبارت یا یک واژه پشت سر هم تکرار شود یا مصراع‌ی در ابتدا و انتهای مثلاً یک غزل تکرار شود. مثال:  
«سکوت چیست/ چیست/ چیست/ ای یگانه‌ترین یار/ سکوت چیست به جز حرف‌های ناگفته»

«فروغ فرخزاد»

**نمونه‌های انواع تکرار:**

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد | که تاز خال تو خاکم شود عبیر آمیز<br>«حافظ»      |
| روی جانان طلبی آینه را قابل ساز      | ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی<br>«حافظ» |
| یوسف کنعان من مصر ملاحظت تو راست     | مصر ملاحظت تو راست یوسف کنعان من<br>«حافظ»      |
| عبهر چشمش گرفته سرخی لاله            | لاله‌ی رویش گرفته زردی عبهر<br>«مسعود سعد»      |
| گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌ای نیست     | گوشه‌ی چشمت بلای گوشه نشین است<br>«سعدی»        |
| باران قطره قطره همی بارم ابروار      | هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار             |
| شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی  | غنیمت است چنین شب که دوستان بینی<br>«سعدی»      |
| خواب نوشین بامداد رحیل               | باز دارد پیاده را ز سبیل<br>«سعدی»              |
| ریاست به دست کسانی خطاست             | که از دستشان دست‌ها بر خداست<br>«سعدی»          |
| بزد بر برو سینه‌ی اشکبوس             | سپهر آن زمان دست او داد بوس<br>«فردوسی»         |

**۲- سجع**

سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است و در حقیقت نوعی سخن گفتن مخصوص و موسیقایی است. سجع اساس نثر فنی و مقامه نویسی است و گویا از ادبیات عرب به زبان فارسی راه یافته است. قرآن کریم نمونه‌ی عالی و کامل نثر مسجع به شمار می‌رود. ظاهراً نخستین کسی که در رساله‌هایش نثر مسجع آورد خواجه عبدا... انصاری است. هر چند بعضی معتقدند اعراب در ارجوزه‌های قدیم خود از ترانه‌های هشت هجایی عهد ساسانی تقلید کرده‌اند و این نوع سجع که در آثار صوفیان آمده است مأخوذ از ادبیات عرب نیست.

**سجع چیست؟**

سجع کلماتی است که در وزن یا حروف پایانی یا هر دو یکسان باشد. این آرایه‌ها زمانی پدیدار می‌شوند که سجع‌ها در پایان دو یا چند جمله به کار رود و آهنگ جملات را به هم نزدیک سازد درست مانند قافیه که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها آورده می‌شود.

مثال: «الهی هر که تو را شناخت و علم مهر تو برافراخت، هر چه غیر از تو بود بینداخت.»

«خواجه عبدا... انصاری»

واژه‌های: «شناخت، برافراخت، بینداخت» در پایان جمله‌های عبارت بالا سجع دارند؛ یعنی دارای حرف پایانی مشترک هستند. مثال: «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه‌ی دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم.» «سعدی»

واژه‌های: «می‌کردم، می‌خوردم» و «می‌سفتم، می‌گفتم» سجع دارند. فایده‌ی اصلی سجع ایجاد موسیقی خاص در نثر و بعضی مواقع در شعر است و به شکل‌ها و انواع مختلفی به کار می‌رود:

### الف: سجع مطرف

سجع مطرف آن است که الفاظ در واج یا واج‌های پایانی مشترک باشند. مثال: «هر که را زر در ترازوست زور در بازوست» «سعدی»  
واژه‌های: «ترازو، بازو» سجع دارند و دارای حرف پایانی مشترک هستند. مثال: «دهقان را مال بسیار بود و هنر بی‌شمار» «سعدی»  
دو واژه‌ی: «بسیار، بی‌شمار» سجع دارند و در حروف پایانی مشترک هستند.

### ب: سجع متوازی

سجع متوازی آن است که کلمات در وزن و حرف پایانی اشتراک داشته باشند. مثال: «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال» «سعدی»  
دو واژه‌ی: «کمال، جمال» هم دارای وزن مشترک هستند و هم دارای حروف پایانی مشترک.

### ج: سجع متوازن

سجع متوازن آن است که کلمات فقط در وزن مشترک باشند. مثال: «ملک بی‌دین باطل است و دین بی‌ملک ضایع» «سعدی»  
دو واژه‌ی: «باطل و ضایع» در وزن اشتراک دارند. مثال: «ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح» «سعدی»  
دو واژه‌ی: «حیف و طرح» هم وزن هستند.

### د: موازنه

روبه رویی و تقابل سجع‌های متوازن در دو جمله یا دو مصراع را موازنه می‌گویند. مثال:

زشت باید دید و انگارید خوب      زهر باید خورد و انگارید قند  
«رابعه بنت کعب قزداری»

در دو مصراع بیت بالا واژه‌های: (زشت و زهر) و (دید و خورد) و (خوب و قند) دو به دو با هم سجع متوازن دارند؛ یعنی هم وزن هستند. مثال:  
«چرخ ار چه رفیع خاک پایت      عقل ار چه بزرگ طفل راهت»  
«جمال الدین عبدالرزاقی»

اغلب کلمات دو مصراع بالا با هم سجع متوازن دارند.

### ه: ترصیع

موازنه‌ای که تمام سجع‌های آن سجع متوازی باشد؛ یعنی کلمات در وزن و حروف پایانی اشتراک داشته باشند «ترصیع» نام دارد. ترصیع هم در شعر به کار می‌رود و هم در نثر.

مثال:

زبانش توان ستایش نداشت      روانش گمان نیایش نداشت  
«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: (زبانش، روانش) و (توان، گمان) و (ستایش و نیایش) سجع متوازی دارند. مثال: «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.» «سعدی»  
واژه‌های: (باران، خوان) و (رحمت، نعمت) و (بی‌حسابش، بی‌دریغش) و (رسیده و کشیده) با هم سجع دارند.

### نمونه‌های سجع:

۱- «تلمیذ بی‌ارادت عاشق بی‌زر است و رونده‌ی بی‌معرفت مرغ بی‌پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر و زاهد بی‌علم خانه‌ی بی‌در» «گلستان»  
۲- حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم      جمال حور نجویم، روان به سوی تو باشم  
«سعدی»

۳- «الهی در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار و بر تنها و جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار» (مناجات نامه، خواجه عبدا...)

۴- الف: هر چه نباید دل بستگی را نشاید.      ب: هر چه خوار آید روزی به کار آید.



ج: هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. د: قیمت شکر نه از نی است که آن خود خاصیت وی است.

شکر شکن است یا سخن گوی من است  
عنبر ذقن است یا سمن بوی من است  
«ابو طیب مصعبی»

ای منور به تو نجوم جمال  
وی مقرر به تو رسوم کمال  
«رشید و طواط»

بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم

زهره‌ی شیر است مرا، جان دلیر است مرا  
زهره‌ی شیر است مرا، زهره‌ی تابنده شدم  
«مولوی»

آرایه‌ی جناس و اقسام آن در شعر شاعران و نثر نویسندگان کاربردی وسیع و جلوه‌ای هنرمندانه و زیبایی آفرین دارد. زیبایی جناس در آن است که علاوه بر موسیقی گوش نوازی که می آفریند با اقتضای معنی در گفتار پدید آمده باشد. جناس در واقع هر نوع اشتراک در مصوت‌ها و صامت‌های کلمه و کلام است و در ذات و طبیعت هر زبانی خود را به عنوان یک پدیده زبان شناختی نشان می‌دهد.

### جناس چیست؟

هم جنسی و یکسانی دو یا چند واژه در حروف سازنده با اختلاف در معنی را جناس گویند. مثال:

مهر جمالت مرا مهر وفا می‌نهد  
درد فراق مرا درد جفا می‌دهد

واژه‌های : (مهر، مهر) و (درد، درد) دو به دو با هم جناس دارند.

مثال: «دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیوردد.» «سعدی»

دو واژه‌ی: (بنات، نبات) با هم جناس دارند.

الفاظ جناس ممکن است در یک عبارت یا بیت بیش از دو کلمه باشد؛ اما در کمتر از دو کلمه نمی‌توان تصور کرد؛ چون حداقل ارکان جناس دو رکن است. لازم به ذکر است دو یا چند واژه‌ای که با هم جناس دارند. اصطلاحاً ارکان جناس می‌نامند.

### انواع جناس

#### الف: جناس تام

یکسانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج‌ها و حروف است؛ یعنی در تلفظ یکسان هستند ولی در معنی متفاوت‌اند.

خرامان بشد سوی آب روان  
چنان چون شده باز یابد روان  
«فردوسی»

دو واژه‌ی: (روان، روان) یکسان هستند ولی روان اول به معنی جاری است و روان دوم به معنی روح و روان است.

مثال: «برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است» «سعدی»

دو واژه‌ی: (خویش، خویش) در حروف و حرکات مثل هم هستند ولی در معنی متفاوت‌اند. خویش اول به معنی خود است و خویش دوم به معنی قوم و خویش و فامیل است.

#### ب: جناس ناقص حرکتی

یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها (حروف) و اختلاف آنها در مصوت‌های کوتاه (حرکات) است. مثال:

صبحدم ناله‌ی قمری شنو از طرف چمن  
تا فراموش کنی فتنه‌ی دور قمری  
«حافظ»

دو واژه‌ی: (قمری، قمری) در صامت‌ها یکسان هستند؛ اما در حرکات متفاوت‌اند، هم چنین در معنی متفاوت‌اند. قمری نام یک پرنده است و قمری ماه قمری است. مثال:

پســـــر را نشـــــاندند پیـــــران ده  
که مهـرت بر او نیـست مـهرش بـده  
«سعدی»

دو واژه‌ی: (مهر، مهر) در حروف یکسان هستند ولی در حرکات و معنی متفاوت‌اند. مهر به معنی مهر و محبت است و مهر به معنی کابین زن است.

#### ج: جناس ناقص اختلافی

اختلاف دو کلمه‌ی جناس در حرف اول، وسط یا آخر است. مثال:

ای هدهد صبا به صبا می‌فرستمت  
بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت  
«حافظ»

دو واژه‌ی: (صبا، صبا) علاوه بر اختلاف در معنی در حروف اول با هم اختلاف دارند. مثال:

یاد یاران یار را میمون بود  
خاصه کان لیلی و این مجنون بود

دو واژه‌ی: (یاد، یار) در حرف آخر و در معنی متفاوت‌اند.

**د: جناس ناقص افزایشی**

اختلاف دو واژه است در تعداد حروف و معنی. مثال:

گر تو به مدار کنی آهنگ بیانی      بهتر بسی از ملکوت دارا به مدارا

دو واژه‌ی: (دارا، مدارا) یکی در ابتدای کلمه حرفی اضافه بر دیگری دارد علاوه بر تفاوت در معنی. مثال:

غزال و غزل هر دوان مر تو را      نجویم غزال و نجویم غزل

«ناصر خسرو»

واژه‌ی: «غزال» در حرف وسط با «غزل» اختلاف دارد علاوه بر تفاوت معنی.

**ه- اشتقاق**

هم ریشگی دو یا چند کلمه که سبب می‌شود بعضی حروف آنها یکسان باشد ولی در معنی متفاوت هستند. مثال:

لب میالای به شعری که ندارد شعوری      شاعری قدر تو داند که شعوری دارد

سه واژه‌ی: (شعر، شاعر، شعور) هم ریشه هستند و دارای بعضی از حروف یکسان.

**نمونه‌های جناس:**

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست      وگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی زند  
«سایه»

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی      صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی  
«حافظ»

با زمانی دیگر اندازی که پندم می‌دهی      کاین زمان گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست  
«سعدی»

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر      دیدی که چگونه گور بهرام گرفت  
«خیام»

مکن تا توانی دل خلق ریش      وگر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش  
«سعدی»

ساقی به نور باده برافروز جام ما      مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما  
«حافظ»

این که تو داری قیامت است نه قامت      وین نه تبسم که معجز است و کرامت  
«سعدی»

کی روا باشد که گردد عاشق غم خوار خوار      در ره عشق تو اندر کوچه و بازار، زار  
«شاطر عباس قمی»

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل      گل از خارم برآوردی و خارا ز پای و پای از گل  
«سعدی»

خواجه در ابریشم و ما در گلیم

**آرایه‌های معنوی**

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی معنوی در شعر و نثر را آرایه‌های معنوی می‌گویند و در واقع هر نوع هماهنگی و تناسب و رابطه‌ای که در معنی واژه‌ها احساس شود موسیقی معنوی است و در کتب بلاغی انواعی برای آن شمرده‌اند:

**۱- مراعات نظیر**

مراعات نظیر در واقع تناسب یا هارمونی معنایی بین واژه‌های سخن ادبی است. این تناسب زمانی آرایه بدیعی محسوب می‌شود که گوینده به لفظ توجه نکند؛ بلکه زیبایی خاصی که آفریده می‌شود تابع معانی باشد. در بین شاعران زبان فارسی مراعات نظیر از مختصات مهم شعر حافظ است.

**مراعات نظیر چیست؟**

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه در شعر و نثر که از نظر جنس یا نوع یا مکان یا زمان یا همراهی و ... با هم تناسب داشته باشند. مثال:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد      چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

«حافظ»

گل‌های: (ارغوان، سمن، نرگس، شقایق) در بیت بالا با هم تناسب دارند و از یک نوع هستند. مثال:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

«سعدی»

واژه‌های: (ابر، باد، ماه، خورشید، فلک) با هم تناسب مکانی دارند.  
این آرایه با خلق تناسب معنوی و تداعی خاصی که در شعر و نثر می‌آفریند موجب تکاپوی ذهنی شده تا با کشف رابطه‌ها و تناسب‌ها خلّاقیت و زیبایی سخن شاعر یا نویسنده درک شود.

### نمونه‌های مراعات نظیر

همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی  
«سعدی»

نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند

واژه‌های: (خروس، بلبل، غراب) تناسب دارند.

یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو  
«حافظ»

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

واژه‌های: (مزرع، داس، سبز، کشته، درو) با هم مراعات نظیر دارند.

نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد  
«حافظ»

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

واژه‌های: (مطرب، ساز، نوا، نغمه) تناسب دارند.

به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت  
«سایه»

چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا

واژه‌های: (دود، برق، خرمن، آتش) مراعات نظیر دارند.

### ۲- تضمین

تضمین در لغت به معنی «گنجاندن» است و آن آوردن آیه، حدیث یا شعر از شاعر دیگر یا متنی دیگر در خلال کلام است به شکلی که شائبه‌ی سرقت در آن نباشد و نام آن شاعر ذکر شود.  
مثال:

کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»  
«حافظ»

خیز تا خاطریدان ترک سمرقندی دهیم

در بیت بالا حافظ یک مصراع از رودکی را در ضمن غزل خود آورده است بیت رودکی این است:

بیاد یار مهربان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

مثال:

«وقنارینا عذاب النار»  
«سعدی»

زینهار از قرین بد زنه‌ار

سعدی در بیت بالا آیه‌ای از قرآن مجید را تضمین کرده است.

### ارزش تضمین:

- ۱- تضمین با ایجاد تنوع سبب کسب لذت ادبی در خواننده می‌شود و پدید آورنده‌ی ایجاز در کلام است.
- ۲- تضمین نشان دهنده‌ی آگاهی شاعر از موضوعات و معارف و شعر شاعران قبل از خود است و هر قدر طبیعی‌تر باشد ارزش هنری بیشتری دارد.

### نمونه‌های تضمین:

که رحمت بر آن تربت پاک باد  
که جان دارد و جان شیرین خوش است»

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
«میازار موری که دانه کش است»

بیت دوم متعلق به فردوسی است که سعدی در خلال اشعارش آن را آورده است.

۲- «عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبدناک حقّ عبادتک» و واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیّر منسوب که: «ما عرفناک حقّ معرفتک»

سعدی در عبارت بالا در گلستان دو حدیث را تضمین کرده است.

که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را  
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»  
«شهریار»

چه زخم چو نای هر دم زنوای شوق اودم  
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی»

بیت دوم از حافظ است و شهریار در خلال شعر: «همای رحمت» آن را تضمین کرده است.

یا چو شیرین سخنت نخل شکر باری هست  
هیچم ار نیست تمنای توام باری هست  
یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست»

سعیدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست  
یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست  
«مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست»

بیت سوم از یکی از غزلیات سعدی است که ملک الشعراء بهار ابیات آن غزل را در مسمط خود تضمین کرده است و به این نوع مسمط «مسمط تضمینی» گفته می‌شود.

### ۳- تلمیح

تلمیح در لغت به گوشه‌ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر یا نویسنده در ضمن سخن خود اشاره‌ای به یک واقعه‌ی تاریخی، قصه، اساطیر، مثل، داستان، آیه و حدیث و روایت داشته باشد.

حرام گشت به یغما بهشت روی تو روزی / که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم

شاعر در بیت بالا اشاره به داستان حضرت آدم و خوردن میوه‌ی ممنوعه و اخراج او از بهشت دارد. تلمیح دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد و هدف از آوردن آن ایجاز و اغراق در گفتار است و از سوی دیگر معنی آفرینی است و رمزپردازی. لازمه‌ی بهره‌مندی از تلمیح آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر به آن اشاره می‌کند.

تلمیحاتی که در شعر و نثر فارسی به کار می‌رود عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- تلمیحات ایرانی که اشاراتی به اساطیر و باروهای قومی و آیین‌های ایرانی دارد.

۲- تلمیحات اسلامی که اشاره به قصص قرآن و احادیث و اخبار و روایات اسلامی دارد.

مثال: «ما ایستاده‌ایم/ در رهگذار دود/ در خواری هنر/ در ارجمندی جادو/ و مغزهای مضطرب بیمار/ اندام مار دوش را/ تصویر می‌کنند/ شعر اشاره‌ای است به جامعه‌ای که ضحاک پدید آورده بود و مارهای دوش او که مغز جوانان را خوراک آنها می‌کرد و فردوسی این چنین آن را در شاهنامه ترسیم کرده است:

پراکنده شد نام دیوانگان  
نهران راستی آشکارا گزند  
جز از کشتن و غارت و سوختن

نهران گشت آیین فرزندگان  
هنر خوار شد جادویی ارجمند  
ندانست خود جز بد آموختن

### نمونه‌های تلمیح

زیرا جز این نبود سزای امانتش

۱- در بود مر مدینه‌ی علم رسول را

اشاره دارد به حدیث: «انا مدینه العلم و علی بابها»

آنکه یوسف به زرنا سره بفروخته بود  
«حافظ»

۲- یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

اشاره به داستان حضرت یوسف

ورنه آتشی را همان ذوق گلستان گشتن است  
«سایه»

۳- سایه‌ی ایمان خلیلی نیست در این دام کفر

اشاره دارد به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم.

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم  
«حافظ»

۴- شاه ترکان که پسندید و به چاهم افکند

اشاره دارد به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه‌ی فردوسی

نماز من که پذیرد که روز و شب مستم  
«سعدی»

۵- نماز مست شریعت روا نمی‌دارد

اشاره دارد به آیه‌ی: «لا تقرب الصلوات و انتم السکاری» چنانچه مست هستید به نماز نزدیک نشوید.

### ۴- تضاد

تضاد از مسایل اساسی در آثار ادبی است و در بسیاری از آثار بزرگ ادبی مدار بر تضاد قهرمان و ضد قهرمان یا انسان و درون و یا انسان و طبیعت و از این قبیل می‌گردد و تضاد بدیعی در حقیقت مینیاتوری از این خصیصه‌ی مهم ادبی است.

### تعریف تضاد

آوردن دو کلمه با معنی متضاد در سخن برای روشنگری است به گونه‌ای که زیبایی و لطافت بیافریند.

شادی و غمی که در قضا و قدر است  
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است  
«خیام»

نیکی و بدی که در نهاد بشر است  
با چرخ مکن حواله کاندلر ره عشق

واژه‌های: (نیکی، بدی) و (شادی و غم) در معنی متضاد یکدیگر هستند.

تضاد به شکل‌های مختلف در آثار شاعران و نویسندگان به کار رفته است:

۱- تقابل دو فعل مثبت و منفی از یک مصدر یا دو مصدر متفاوت :

|  |   |
|--|---|
| به کجا می‌رود این فتنه که برخاسته است  | کیست کاین فتنه‌ی برخاسته را بنشانند         |
| افعال برخاستن و نشستن که دو فعل مثبت و منفی است به طرز زیبایی در بیت بالا آورده شده است.                 |   |
| ۲- آوردن دو صفت متضاد:   |   |
| خوار می‌کن زار می‌کش متنت بر جان ماست  | خواری ظاهر گواه عزت پنهان ماست              |
| <p>(خواری، عزت) و (ظاهر و پنهان) صفات متضاد هستند.</p> <p>۳- آوردن اسم‌های متضاد در یک بیت یا عبارت:</p> |   |
| شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی   | آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی           |
| (شادی، غم) دو اسم متضاد هستند.   |   |
| <b>نمونه‌های تضاد:</b>   |   |
| ۱- طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد   | در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد          |
| ۲- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش  | هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت             |
| ۳- وفا نکردی و کردم ، جفا نیدیدی و دیدم  | شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم              |
| ۴- نعره‌ها خواهیم زد و در بحر و بر خواهیم فتاد   | شعله‌ها خواهیم شد و در خشک و تر خواهیم گرفت |
| ۵- خداوند بالا و پستی تویی   | ندانم چه ای هر چه هستی تویی                 |
| ۶- در نیابد حال پخته هیچ خام   | پس سخن کوتاه باید والسلام                   |
|  | «مولوی»                                     |

### ۵- تناقض

تناقض ترجمه‌ی واژه‌ی paradox است که برگرفته از یک واژه‌ی یونانی است که مرکب از دو جزء: para به معنی مخالف و doxoh به معنی عقیده و نظر است.

تناقض در دوره‌های نخستین شعر و نثر فارسی کم‌تر است؛ اما با ورود اندیشه‌های عارفانه این نوع بیان گسترش می‌یابد. در بیان عرفا و صوفیه نوعی کلام متناقض وجود دارد که به آن اصطلاحاً «شطح» گفته می‌شود.

سعدی و حافظ و عطار و مولانا از آرایه‌ی تناقض بهره‌ی زیادی برده‌اند؛ اما در شعر معاصر خصوصاً شاعران نیمایی بیان پارادوکسی بسیار دیده می‌شود؛ به طوری که منتقدین آن را یکی از ویژگی‌های شعرنیمایی می‌دانند.

### تناقض چیست؟

تناقض کلامی است با دو معنی متناقض که یکی دیگری را نقض می‌کند و در ظاهر بی‌معنی به نظر می‌آید؛ اما از راه تأویل، معنای نهفته آشکار می‌شود و باعث زیبایی می‌گردد:

چنین نقل دارم ز مردان راه  
فقیران منعم، گدایان شاه  
«سعدی»

(فقیر و منعم) و (گدا و شاه) مفاهیمی متناقض هستند که وجود یکی نفی دیگری است؛ اما شاعر هنرمندانه آنها را در وجود مردان راه جمع کرده است.

### تفاوت تناقض با تضاد

در تضاد دو کلمه یا دو عبارت ضد هم هستند و دو چیز جدا و هر کدام مستقل اند. مثلاً در بیت زیر «دشمن» و «دوست» دو چیز متضاد و هر کدام مستقل هستند.

بگویم تا بداند دشمن و دوست  
که من مستی و مستوری ندانم

اما اگر دو چیز متضاد در یک وجود و یک امر جمع شوند آن را تناقض گویند. مثلاً در بیت زیر نفس عیسوی که زنده کننده است؛ اما شاعر را می‌کشد.

این قصه‌ی عجب شنو از بخت واژگون  
ما را بکشت یار به انفاس عیسوی  
«حافظ»

## نمونه‌ی تناقض

- ۱- «ای ساکن پوینده، ای خاموش گوینده، این رمز با که گویی»  
۲- گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم  
۳- سعدیا نزدیک رای عاشقان  
۴- به عیش، خاصیت شیشه‌های می داریم  
۵- بود لب تشنه‌ی لبهای تو صد رود فرات  
۶- باده در جام آبگینه گهر  
۷- رزق ما آید به پای میهمان از خوان غیب
- «روز بهان»  
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست  
«حافظ»  
خلق مجنون است و مجنون عاقل است  
«سعدی»  
که خنده بر لب ما قاه قاه می‌گرید  
«بیدل»  
رود بی‌تاب کنار تو عطشناک گذشت  
«نصر...مردانی»  
راست چون آب خشک و آتش تر  
«نظامی»  
می‌زبان ماست هر کس می‌شود مهمان ما

## ۶- ایهام

ایهام در لغت به معنی «به گمان افکندن» است و در اصطلاح بدیع آن است که لفظی را در شعر بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد و مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است. این شگرد هنری را کتب بلاغی «تخییل، توهیم و توریه» نیز گفته‌اند. در ایهام ذهن بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که لذت خاصی در خواننده ایجاد می‌کند و هر چه در مورد بیت بیشتر اندیشه شود، لذت و موسیقی معنوی بیشتری احساس می‌شود.

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد  
گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

«شیرین» در بیت بالا ایهام دارد. معنی نزدیکی که به ذهن می‌رسد خواب خوش است معنی دوم که مورد نظر هست همان معشوق فرهاد است در واقع هر دو معنی را می‌توان پذیرفت.

## ایهام تناسب

آوردن واژه‌ای است در کلام که دارای دو معنی باشد یک معنی مورد نظر و پذیرفتنی است و معنی دیگر با واژه‌هایی در همان کلام یا بیت تناسب و مراعات نظیر دارد.

ما هم این هفته برون رفت و به چشم سالی است  
حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است  
«حافظ»

«ما» در این بیت به معنی محبوب شاعر است؛ اما معنی دیگر آن که همان سی روز است با واژه‌های: هفته و سال تناسب و مراعات نظیر دارد.

## نمونه‌های ایهام و تناسب

مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت  
خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت  
«حافظ»

ایهام تناسب: «مدام» به معنی همیشه است؛ اما معنی دیگر آن که شراب است با مست و خراب مراعات نظیر دارد.  
به راستی که نه همبازی تو بودم من  
تو شوخ دیده مگس بین که می‌کند بازی  
«سعدی»

واژه‌ی: (بازی) به معنی بازی کردن است؛ اما معنای دوم آن باز شکاری است.

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست  
اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند  
«سایه»

ایهام تناسب: سایه تخلّص شاعر است و معنی دیگر آن سایه‌ی درخت با واژه‌های: (بر، درخت، تبر) مراعات نظیر دارد.

## ۷- حسامیزی

حسامیزی آمیختن دو یا چند حسّ مختلف است در کلام. به بیانی دیگر نوعی مجاز است که از رهگذر آمیختن دو حس با یکدیگر ایجاد می‌شود. مثلاً دیدن رنگ یا اندازه‌ی هر چیز کار حقیقی حسّ بینایی است؛ اما دیدن عطر یا شنیدن رنگ یا آواز روشن کار بردی مجازی است؛ بدین معنی که حسّی را به شکل مجازی به جای آن حسّ حقیقی به کار می‌بریم. در واقع حسامیزی گونه‌ای هنجارگریزی معنایی است. حسامیزی نه تنها در شعر و ادب به کار می‌رود، بلکه در زبان روزمره‌ی مردم هم کار برد دارد. مثلاً وقتی می‌گوییم: م فلانی قیافه‌ی با نمکی دارد» یا «فلانی چشمش شور است» حسامیزی به کار برده‌ایم.

از این شعر تو شیرین ز شاهنشاه عجب دارم  
که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

شعر مقوله‌ای شنیدنی است و تر بودن را با حسّ لامسه درک می‌کنیم و شیرینی را با حسّ چشایی می‌فهمیم، اما شاعر در بیت بالا این سه حس را به هم آمیخته و حواسّ لامسه و چشایی را به جای شنوایی به کار برده است.

### ارزش و زیبایی حسّامیزی

- ۱- ترکیب حواسّ مختلف که خاصّ شعر و سخن ادبی است خواننده را وا می‌دارد تا با درک زیبایی‌های این موسیقی معنوی از آن لذّت ببرد.
- ۲- حسّامیزی را می‌توان به اعتباری از مقوله‌ی تناقض دانست؛ زیرا امکان ندارد آنچه مربوط به یک حس است با حسّ دیگری درک شود.

### نمونه‌های حسّامیزی

- |  |   |
|--|---|
| ۱- بوی دهن تو از چمن می‌شنوم                                       | رنگ تو ز لاله و سمن می‌شنوم<br>«مولوی»        |
| ۲- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر                                     | یادگاری که در این گنبد دوار بماند<br>«حافظ»   |
| ۳- من به باغ گل سرخ / زیر آن ساقه‌ی تر / عطر را زمزمه کردم تا صبح. | «سایه»  |
| ۴- گفتمش شیرین‌ترین آواز چیست                                      | چشم غمگینش به رویم خیره ماند<br>«سایه»        |
| ۵- بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم                                  | شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد<br>«حافظ»      |
| ۶- بوی هجرت می‌آید / بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست                 | «سهراب سپهری»                                 |
| ۷- با آفتاب جام به گلگشت شب خرام                                   | بی‌ساقیان چه ذوق از این ماهتاب تلخ<br>«ظهوری» |

### ۸- اغراق

اغراق در شمار آرایه‌های بسیار مهمّ و متداول در بین شعرا و نویسندگان است و یکی از نیرومندترین عناصر القا در اسلوب بیان هنری است و خصوصاً زمینه‌ی اصلی آثار حماسی را تشکیل می‌دهد. حق این است که اغراق را نباید مشمول دروغ دانست؛ چون در آن قصد فریب کاری و تزویر وجود ندارد؛ بلکه مقصود گوینده تزیین سخن و آفرینش تصویری شاعرانه است که باعث لذّت معنوی است.

### اغراق چیست؟

اغراق ادّعای وجود صفتی در کسی یا چیزی که بر اساس عرف و عادت معمول پذیرفته نیست. به تعبیر دیگر آن صفت به اندازه‌ای است که حصول آن یا محال است یا بیش از حدّ معمول، است.

- |                                  |   |
|----------------------------------|---|
| بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران | کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران<br>«سعدی» |
|----------------------------------|---|

گریستن مانند ابر بهاری و ناله از سنگ برخاستن خلاف عرف و عادت است.

### ارزش و زیبایی اغراق

- ۱- اغراق از اسباب زیبایی و مخیّل شدن شعر و نثر است و بدین وسیله شاعر معانی بزرگ را خرد و مفاهیم کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد به شکلی که غیر ممکن را طوری ادا نماید که ممکن به نظر آید.
- ۲- اغراق ذهن خواننده را به تلاش و تکاپو وا می‌دارد که سبب لذّت ادبی می‌شود.

### نمونه‌های اغراق

- |                             |                                       |
|-----------------------------|---------------------------------------|
| ۱- اگر سنگ خارا به چنگ آیدش | شود موم و از موم ننگ آیدش<br>«فردوسی» |
| ۲- آه سعدی اثر کند در سنگ   | نکند در تو سنگدل تأثیر<br>«سعدی»      |

۳- «من زنی را دیدم نور در هاون می‌کوبید/ من گدایی را دیدم در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست/ من قطاری دیدم روشنایی می‌برد/ «سهراب سپهری»

- |                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| ۴- خروش آمد از باره‌ی هر دو مرد     | تو گفستی بدرید دشت نبرد<br>«فردوسی»          |
| ۵- گر برگ گل سرخ کنی پیره‌نش را     | از نازکی آزار رساند بدنش را<br>«طرب اصفهانی» |
| ۶- سنگ هم به حال من گریه کند برجاست | بی‌تو زنده‌ام یعنی مرگ بی‌اجل دارم<br>«بیدل» |

- ۷- نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای  
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند  
«ظهیر فارابی»
- ۸- به زیورها بیاریند وقتی خو برویان را  
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیاری  
«سعدی»

## ۹- لفّ و نشر

شاعران و نویسندگان شگردهای مختلفی برای پرورش کلام در آثارشان به کار می‌برند این شگردها بر زیبایی می‌افزاید و فضایی تأمل برانگیز می‌سازد. یکی از این شگردها که ذهن خواننده‌ی شعر شناس را به جست و جوی لطیف وا می‌دارد، لفّ و نشر است. لفّ و نشر آوردن دو یا چند واژه در بخشی از کلام یا مصراع است که توضیح آنها در بخشی دیگر آورده می‌شود. واژه‌های بخش اول را «لف» و واژه‌های بخشی دوم را «نشر» می‌گویند.

مثال: «دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم»  
واژه‌های: «ملک» و «دین» لف‌ها هستند که «پادشاه بی‌حلم» به ملک برمی‌گردد و «زاهد بی‌علم» به دین.  
لفّ و نشر بر دو نوع است:

## ۱- لفّ و نشر مرتّب

اگر نشرها به ترتیب توزیع لف‌ها باشد آن را مرتّب می‌گویند.

به روز نبرد آن یل ارجمنند  
برید و درید و شکست و ببست  
به شمشیر و خنجر به گرز و کمند  
یلان را سر و سینه و پا و دست

در مثال زیبای بالا که سروده‌ی فردوسی است سر به بریدن و شمشیر باز می‌گردد و سینه به دریدن و خنجر، پا به شکستن و گرز و دست به بستن و کمند.

۲- لفّ و نشر مشوّش

اگر نشرها به ترتیب لف‌ها نباشد و به هم ریخته باشد آن را «مشوّش» می‌نامند.

## نمونه‌های لفّ و نشر

- گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار  
۱- غزل و مدح و هجا هر سه از آن می‌گفتم
- ۲- روی و چشمی دارم اندر مهر او  
کاین گهر می‌ریزد آن زر می‌زند  
«سعدی»
- ۳- منعم مکن از دیدن قد و رخ و چشمش  
من انس به سرو و گل و بادام گرفتم
- ۴- یک زاهد و یک رند در این شهر ندیدم  
بستند در مسجد و میخانه در این شهر  
«نشاط»
- ۵- کوی و جوی از تو کوثر و فردوس  
دل و جامه از تو سپید و سیاه  
«کسایی»
- ۶- از بنا گوش و خط سبز تو بس در عجبم  
کز کجا برگ گلی مشک‌تر آورده برون  
«شاطر عباس قمی»

## ۱۰- تمثیل

تمثیل در لغت به معنی مثال آوردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصوّر کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن است و در واقع کلامی را گویند چه نظم یا نثر که در بردارنده‌ی مطلبی حکیمانه باشد که باعث آرایش و قدرت بخشیدن به سخن می‌شود:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت «حافظ»

علمای بلاغت بعضی تمثیل را از مقوله‌ی استعاره دانسته‌اند و بعضی آن را در زمره‌ی تشبیه می‌دانند. در ادبیات فارسی نمونه‌های درخشان تمثیل را می‌توان در آثار شاعران عارف دید. مانند منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی و حدیقه‌ی سنایی. هم چنین کتاب کلیله و دمنه نمونه‌ی بسیار خوبی از حکایات تمثیلی است یا در شعر معاصر می‌توان از شعر «عقاب» دکتر خاوری نام برد.

- از مکافات عمل غافل مشو  
گندم از گندم بروید جو ز جو  
که دلم پیش تو گاهی پیش اوست  
رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست  
«سعدی»



**اسلوب معادله:**

در این نوع تمثیل شاعر در یک بیت یا مصراع مطلبی را عنوان می‌کند و در بیت بعد یا مصراع بعد با آوردن یک مثال یا یک نمونه در حقیقت مصداقی برای مفهوم می‌آورد؛ به طوری که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد.

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد      | خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد       |
| «صائب»                               |                                       |
| بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود   | بسته‌ی بی‌مغز چون لب وا کند رسوا شود  |
| «صائب»                               |                                       |
| دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست | جای چشم ابرو نگیرد گر چه اوبالاتر است |
| «صائب»                               |                                       |
| سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات        | غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را    |
| «سعدی»                               |                                       |
| عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را     | دزد دانا می‌گشود اول چراغ خانه را     |
| «زبیب النساء»                        |                                       |
| روشن دلان خوش آمد شاهان نگفته‌اند    | آینه عیب پوش سکندر نمی‌شود            |

**۱۱- حسن تعلیل**

حسن تعلیل (علت آوردن) ادبی یکی از مباحث مهم در ادبیات است و دارای اسلوب خاصی است که با علت آوردن علمی تفاوت دارد. در این نوع ادبی در واقع شاعر در اشیا و پدیده‌ها و ساز و کارهای آنها تصرف می‌نماید و آنها را مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود در می‌آورد.

**حسن تعلیل چیست؟**

حسن تعلیل آوردن علتی ادبی و ادعایی و خیالی برای امری است به گونه‌ای که مخاطب را قانع نماید:

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| به سر و گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری | جواب داد که آزادگان تهی دستند |
| «سعدی»                          |                               |

شاعر برای توجیه این مسئله که سرو میوه ندارد علتی ذوقی و خیالی می‌آورد که همان تهی دست بودن آزادگان است؛ یعنی سرو هم آزاده است و لذا تهی دست.

**ارزش و زیبایی حسن تعلیل**

۱- راز زیبایی حسن تعلیل در این است که با وجودی که علت واقعی و عقلی نیست؛ ولی دلپذیر و قانع کننده است چون موسیقی معنوی و تخیل شاعرانه‌ای می‌آفریند.

۲- حسن تعلیل مبتنی بر تشبیه و تشخیص است و هم در شعر و هم در نثر به کار می‌رود.

**نمونه‌های حسن تعلیل**

|                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| ۱- فتاده نقد جوانی من زمن در راه | به قد خم شده در زیر پای از آن نگرم |
|                                  | «نظامی»                            |

شاعر دلیل خمیدگی قد را آن می‌داند که در روی زمین به دنبال جوانی خودش می‌گردد.

|   |                             |
|---|-----------------------------|
| ۲- جوی‌ها بسته‌ام از دیده به دامان که مگر | در کنارم بنشانند سهی بالایی |
|   | «حافظ»                      |

شاعر علت گریستن خود را این می‌داند که جوی آبی به راه افتد تا سرو بالا بلندی (محبوب) در کنار آن بنشانند.

|                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۳- سرنوشت عاشقان خوش تر پذیرد رنگ خون | زان پر پروانه را چون گل نگارین کرده‌اند |
|                                       | «شهریار»                                |

سرنوشت عاشق فناست و در خون رفتن به همین خاطر پر پروانه رنگین است

|  |                                 |
|--|---------------------------------|
| ۴- من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه | تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه |
| چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیاه کنند     | من موی از مصیبت پیری کنم سیاه   |
|  | «رودکی»                         |

شاعر علت رنگ کردن موی خود را این می‌داند که از مصیبت پیری آنها را سیاه کرده است.

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| ۵- تنور لاله چنان برفروخت باد بهار | که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد |
|                                    | «حافظ»                              |

علت این که بر روی غنچه شبنم نشسته و گل به جوش آمده است این است که باد بهاری تنور سرخ رنگ لاله را برافروخته است.